

من باید این خاطرات را مخفیانه و مبهم بنویسم. این مربوط به پرواز قطب شمال من در نوزدهمین روز فوریه سال ۱۹۴۷ است
زمانی فرا می رسد که عقلانیت مردان باید ناچیز شود و باید اجتناب ناپذیری حقیقت را پذیرفت
من آزاد نیستم که اسناد زیر را در این نوشتار فاش کنم ... شاید هرگز تحت نظر عموم قرار نگیرد ، اما من باید وظیفه خود را انجام دهم و در اینجا ثبت کنم تا همه روزی بخوانند
در دنیای حرص و طمع و استثمار برخی از انسانها دیگر نمی تواند حقیقت را سرکوب کند

چهارشنبه ۱۹ فوریه ۱۹۴۷ ساعت 0600 صبح- تمام مقدمات برای پرواز شمال ما به پایان رسیده است و ما در ساعت 06:10 با مخازن سوخت کامل در هوا هستیم

ساعت 06:20- مخلوط سوخت روی موتور چپ بسیار غنی به نظر می رسد ، تنظیمات انجام شده و پرات ویتنیز بدون مشکل کار می کند

ساعت 07:30- رادیو چک با اردوگاه اصلی. همه چیز خوب است و دریافت رادیو معمولی است

ساعت 07:40- توجهم به نشت خفیف روغن در موتور سمت راست جلب شد ، با این حال نشانگر روغن؛ طبیعی به نظر می رسد

ساعت 08:00 - تلاطم خفیف از جهت شرقی در ارتفاع 2321 پا ، اصلاح تا 1700 پا ، بدون تلاطم زیاد ، اما باد در حال افزایش است ، تعدیل جزئی در کنترل گاز ، هواپیما در حال حاضر بسیار خوب عمل می کند.

ساعت 08:15- رادیو را با اردوگاه اصلی بررسی کردم ، وضعیت عادی است

ساعت 08:30- تلاطم دوباره رخ داد ، افزایش ارتفاع تا 2900 پا ، شرایط پرواز دوباره عادی شد ،

ساعت 0910- یخ و برف وسیع در زیر دیده می شد ، رنگ طبیعی زردرنگ را در نظر بگیرید که به صورت خطی پراکنده شده. برای بررسی بهتر این الگوی رنگ در زیر ، یکبار دیگر مسیر را تکرار می کنیم ، به رنگ قرمز یا بنفش نیز توجه می کنیم. دو نوبت کامل روی این ناحیه چرخیدیم و دوباره به مسیر قطب نمای داده شده باز می گردیم. دوباره بررسی موقعیت به اردوگاه اصلی انجام شده و اطلاعات مربوط به رنگ آمیزی در یخ و برف زیر را ارسال کردیم.

ساعت 09:10- هر دو قطب نمای مغناطیسی و ژيروسکوپ شروع به چرخیدن و تکان خوردن می کنند ، ما نمی توانیم از این ابزار استفاده کنیم. از قطب نما خورشید استفاده می کنیم ، اما همه چیز خوب به نظر می رسد. ظاهراً کنترل ها دیر پاسخ می دهند و کیفیت ضعیفی دارند ، اما هیچ نشانه ای از یخ زدن وجود ندارد

ساعت 09:15- در فاصله دور کوه به نظر می رسد
ساعت 09:49 - 29 دقیقه از پرواز بر فراز کوهها گذشته است ، این توهم نیست. آنها کوه هستند و شامل یک محدوده کوچک هستند که من قبلاً ندیده ام
ساعت 09:55- ارتفاع را به 2950 پا تغییر می دهیم و دوباره با تلاطم شدید باد روبرو می شویم

ساعت 10:00- ما در حال عبور از رشته کوه کوچک هستیم و همچنان به بهترین شکل ممکن به سمت شمال حرکت می کنیم. فراتر از رشته کوه دره ای وجود دارد که به نظر می رسد دره ای با رودخانه یا نهر کوچکی است که از قسمت مرکزی عبور می کند. دره سبز زیر آن نباید وجود داشته باشد! قطعاً در اینجا چیزی اشتباه و غیر عادی است! ما باید یخ و برف ببینیم! در زیر بندر جنگل های پهناور و دامنه کوه ها وجود دارد. ابزارهای ناوبری ما هنوز در حال چرخش هستند ، ژيروسکوپ در حال نوسان به جلو و عقب است!

ساعت 09:10- هر دو قطب نمای مغناطیسی و ژيروسکوپ شروع به چرخیدن و تکان خوردن می کنند ، ما نمی توانیم از این ابزار استفاده کنیم. از قطب نما خورشید استفاده می کنیم ، اما همه چیز خوب به نظر می رسد. ظاهراً کنترل ها دیر پاسخ می دهند و کیفیت ضعیفی دارند ، اما هیچ نشانه ای از یخ زدن وجود ندارد

ساعت 09:15- در فاصله دور کوه به نظر می رسد.
ساعت 09:49 - 29 دقیقه از پرواز بر فراز کوهها گذشته است ، این توهم نیست. آنها کوه هستند و شامل یک محدوده کوچک هستند که من قبلاً ندیده ام
ساعت 09:55- ارتفاع را به 2950 پا تغییر می دهیم و دوباره با تلاطم شدید باد روبرو می شویم

ساعت 10:00- ما در حال عبور از رشته کوه کوچک هستیم و همچنان به بهترین شکل ممکن به سمت شمال حرکت می کنیم. فراتر از رشته کوه دره ای وجود دارد که به نظر می رسد دره ای با رودخانه یا نهر کوچکی است که از قسمت مرکزی عبور می کند. دره سبز زیر آن نباید وجود داشته باشد! قطعاً در اینجا چیزی اشتباه و غیر عادی است! ما باید یخ و برف ببینیم! در زیر بندر جنگل های پهناور و دامنه کوه ها وجود دارد. ابزارهای ناوبری ما هنوز در حال چرخش هستند ، ژيروسکوپ در حال نوسان به جلو و عقب است!

ساعت 10:05 - من ارتفاع را تا 1400 پا تغییر می دهم و یک پیچ تند به چپ را انجام می دهم تا دره زیر را بهتر بررسی کنم. سبز است یا با خزه یا با یک نوع چمن مصنوعی پوشیده شده است. نور در اینجا متفاوت به نظر می رسد. دیگر نمی توانم خورشید را ببینم ما یک چرخش دیگر به چپ انجام می دهیم و چیزی را که به نظر می رسد یک حیوان بزرگ است در زیر مشاهده می کنیم. به نظر می رسد یک فیل است! نه!!! بیشتر شبیه ماموت است! این فوق العادس! با این وجود ، آنجاست! ارتفاع را به 1000 پا کاهش می دهیم و برای بررسی بهتر حیوان از دوربین های دو چشمی استفاده می کنیم. تأیید می کنم - قطعاً یک حیوان شبیه ماموت است! این را به اردوگاه اصلی گزارش می دهیم

ساعت 10:30 - هم اکنون با تپه های سبز بیشتری روبرو شدیم. نشانگر دمای خارجی 74 درجه فارنهایت را نشان می دهد! اکنون به مسیر خود ادامه می دهیم. ابزارهای ناوبری در حال حاضر عادی به نظر می رسند. من متعجب از عملکرد آنها هستم. سعی می کنیم با اقرارگاه اصلی تماس بگیریم. رادیو کار نمی کند

ساعت ۱۱:۳۵ - رادیوی ما صدای جیر جیر می کند و صدایی به زبان انگلیسی با لهجه کمی آلمانی به گوش می رسد! پیام این است

دریاسالار ، به دامنه ما حوش آمدید. ما دقیقاً در هفت دقیقه شما را فرود می آوریم! آرام باشید ، دریاسالار ، شما در مکان خوبی هستید

توجه می کنم موتورهای هواپیمای ما کار نمی کنند! هواپیما تحت کنترل عجیبی است و اکنون خودش هدایت می شود. کنترل ها کار نمی کنند

ساعت 11:40- یک پیام رادیویی دیگر دریافت شد. ما اکنون مراحل فرود را آغاز می کنیم و در لحظاتی هواپیما کمی تکان می خورد و فرود را آغاز می کند انگار که در آسانسور بزرگ دیده نشده گیر افتاده است! حرکت رو به پایین کوتاه است و ما فقط با یک تکان مختصر به پایین می رسیم

ساعت 11:45- من آخرین وضعیت خود را گزارش می دهم. چند مرد پیاده به طرف هواپیمای ما نزدیک می شوند. قد بلند با موهای بلوند. در فاصله ای دور ، شهری بزرگ و درخشان با رنگ های رنگین کمانی وجود دارد. من نمی دانم در حال حاضر چه اتفاقی می افتد ، اما هیچ نشانه ای از مسلح بودن در کسانی که نزدیک می شوند نمی بینم. اکنون صدایی را می شنوم که به من دستور می دهد درب هواپیما را باز کنم. انجام می دهم

از این لحظه من تمام رویدادهای زیر را از حافظه ام می نویسم

من و رادیومن(کمک خلبان) را از هواپیما خارج می کنند و با صمیمیت از ما پذیرایی می کنند. سپس سوار بر یک وسیله نقلیه کوچک بدون چرخ شدیم! با سرعت زیادی ما را به سمت شهر درخشان می برد. با نزدیک شدن به نظر می رسد که شهر از مواد بلوری ساخته شده است

خیلی زود به ساختمان بزرگی رسیدیم و به نوعی است که من تا به حال ندیده ام. به نظر می رسد درست از هیئت مدیره طراحی فرانک لوید رایت ، یا درست تر بگویم ، از محیط پاک !! راجرز خارج شده است

کمی نوشیدنی گرم به ما داده می شود که طعم آن شبیه هیچ چیزی نیست که قبلاً آن را نوشیده ام. خیلی خوشمزه است. بعد از حدود ده دقیقه ، دو میزبان شگفت انگیز ما به سمت ما می آیند و اعلام می کنند که من باید آنها را همراهی کنم. چاره ای ندارم جز اینکه رعایت کنم و رادیومن را ترک کنم. مسافت کوتاهی را طی می کنیم و وارد جایی می شویم که به نظر می رسد آسانسور است

برای چند لحظه به سمت پایین می رویم ، دستگاه متوقف می شود و در بی صدا به سمت بالا می رود! سپس راهرو طولانی را طی می کنیم که توسط نوری به رنگ رز روشن می شود و به نظر می رسد از خود دیوارها سرچشمه می گیرد! یکی از موجودات به ما اشاره می کند که جلوی در بزرگی بایستیم. بالای در کتیبه ای است که نمی توانم بخوانم. درب بزرگ بدون سر و صدا باز می شود و به من نشان داده می شود که وارد شوم

یکی از میزبانان صحبت می کند

"نترس ، دریاسالار ، تو باید با استاد ملاقات داشته باشی"
پا به داخل می گذارم و چشمانم به رنگ بندی زیبایی که به نظر می
رسد اتاق را به طور کامل پر کرده است ، خیره می شود

سپس شروع به دیدن محیط اطراف خود می کنم. زیباترین منظره در
تمام زندگیم را دیدم. در واقع توصیف آن بسیار زیبا و شگفت انگیز
است. نفیس و ظریف است. من فکر نمی کنم یک اصطلاح انسانی
وجود داشته باشد که بتواند آن را عادلانه و با جزئیات توصیف کند

، افکارم با یک صدای گرم و ملودیک قطع می شوند

"من به شما خوش آمدید می گویم، دریاسالار"

من مردی را می بینم که سالها روی صورتش حک شده است.
(مرد میان سال یا پیر) او روی یک میز بلند نشسته است. به
من اشاره می کند که روی یکی از صندلی ها بنشینم
بعد از نشستن من ، نوک انگشتانش را روی هم می گذارد و
لبخند می زند

او دوباره آرام صحبت می کند و موارد زیر را می گوید

ما به شما اجازه دادیم که وارد اینجا شوید زیرا شما"
شخصیت شریف دارید و در سطح زمین ، ژنرال معروفی
هستید."

سطح زمین؟ ، نفس نفس می زنم

بله ، " استاد با لبخند پاسخ می دهد ، " شما در قلمرو آریانی ، " دنیای داخلی زمین هستید. ما مأموریت شما را به تاخیر نمی اندازیم ، و شما با خیال راحت به سطح و مسافتی فراتر از آن همراه خواهید شد. اما اکنون ، دریاسالار ، من به شما می گویم چرا شما به اینجا احضار شده اید.

توجه ما درست بعد از اینکه نژاد شما اولین بمب های اتمی را بر فراز هیروشیما و ناگازاکی ژاپن منفجر کرد ، جلب شد. در آن زمان به جهان سطح "Flugelrads" ما با ماشینهای پرنده خود به نام شما آمدیم تا در مورد آنچه نژاد شما انجام داده بود تحقیق کنیم. البته ، این تاریخ گذشته است دریاسالار عزیز ، اما باید ادامه دهم می بینید ، ما قبلاً هرگز در جنگها و بربریتهای نژاد شما دخالت نکرده ایم ، اما اکنون باید دخالت کنیم، زیرا شما آموخته اید که در نیروی خاصی که مخصوص انسان نیست ، یعنی انرژی اتمی ، دستکاری کنید. فرستادگان ما پیامی به قدرتهای جهان شما داده اند ، اما آنها توجهی نمی کنند. اکنون شما انتخاب شده اید تا در اینجا شاهد باشید که جهان ما وجود دارد

ببینید ، فرهنگ و علم ما هزاران سال فراتر از نژاد شما است ،
' دریاسالار

، حرفمش را قطع کردم

"اما این چه ربطی به من دارد ، آقا؟"

به نظر می رسید چشمان استاد عمیقاً در ذهن من نفوذ کرده
است و پس از نگاه کردن چند لحظه ای به من جواب داد
نژاد شما اکنون به نقطه ای بی بازگشت رسیده است ، زیرا "
در میان شما کسانی هستند که جهان شما را نابود می کنند
:سرم رو تکان دادم و استاد ادامه داد

در سال 1945 و پس از آن ، ما سعی کردیم با نژاد شما
تماس بگیریم ، اما تلاش های ما با خصومت روبرو شد ، و
فلوگرادهای ما مورد تیراندازی قرار گرفتند

بله ، حتی با بدخواهی و دشمنی توسط هواپیماهای جنگنده شما
دنبال می شود. بنابراین ، اکنون ، من به شما می گویم ، سرم ، یک
گردباد بزرگ در جهان شما وجود دارد ، یک خشم سیاه . هیچ
پاسخی در آغوش شما وجود نخواهد داشت ، هیچ ایمنی در علم
شما وجود نخواهد داشت

ممکن است تا زمانی که همه گلهای فرهنگ شما پایمال نشود
و همه چیز انسانی در هرج و مرج وسیع قرار گیرد ، ادامه
داشته باشد. جنگ اخیر شما فقط مقدمه ای بود برای آنچه در
نژاد شما در راه است. ما اینجا با هر ساعت آن را واضح تر
می بینیم .. آیا می گوئید من اشتباه می کنم؟

"نه" ، من پاسخ می دهم ، "قبلاً یکبار اتفاق افتاد ، دوران "
"تاریکی فرا رسید و بیش از پانصد سال طول کشید

استاد پاسخ داد: "بله ، پسرم ، دوران های تاریکی که اکنون برای نژاد شما فرا می رسد ، زمین را مانند یک تپه پوشانده است ، اما من معتقدم که برخی از نژاد شما در طوفان زنده خواهند ماند ، فراتر از آن ، نمی توانم بگویم

ما در فاصله ای بسیار دور دنیای جدیدی را می بینیم که از خرابه های نژاد شما به وجود می آید و به دنبال گنجینه های گمشده و افسانه ای آن خواهند بود و بدان که آنها در اینجا خواهند خواهند ، پسرم.. وقتی آن زمان فرا برسد ، ما دوباره برای کمک به احیای فرهنگ و نژاد خود به میدان می آییم

شاید تا آن زمان ، شما بیهوده بودن جنگ و درگیری های آن را آموخته باشد ... و پس از آن زمان ، برخی از فرهنگ و علم شما بازگردانده می شود تا نژاد شما دوباره آغاز شود. تو ، '..... پسرم ، باید با این پیام به سطح جهان بازگردی

با این کلمات پایانی ، ملاقات ما به پایان رسید. این لحظه ها شبیه خواب بود ... اما ، با این وجود ، می دانستم این واقعیت است و به دلایل عجیبی کمی تعظیم کردم ، چه از روی احترام و چه از روی فروتنی ، نمی دانم کدام

ناگهان ، دوباره متوجه شدم که دو میزبان زیبا که مرا به اینجا آورده بودند ، دوباره در کنار من بودند .
"یکی گفت: "از این طرف ، دریاسالار

قبل از حرکت یکبار دیگر برگشتم و به عقب به استاد نگاه کردم. لبخند ملایمی بر چهره ظریف و کهن او حک شد .
او گفت: "خداحافظ پسر" و ملاقات ما واقعاً به پایان رسید .
به سرعت ، از درب بزرگ اتاق استاد برگشتیم و بار دیگر وارد آسانسور شدیم .

در بی صدا به سمت پایین سر خورد و ما ناگهان به سمت بالا رفتیم. یکی از میزبانان من دوباره صحبت کرد: "ما باید عجله کنیم ، دریاسالار ، زیرا استاد می خواهد دیگر شما را در برنامه زمان بندی شده خود به تأخیر نیندازد و شما باید پیام او را به جهان خود ببرید ."

من هیچی نگفتم. همه اینها تقریباً غیرقابل باور بود و بار دیگر با توقف ما افکارم قطع شد. وارد اتاق شدم و دوباره با رادیومن بودم. چهره ای مضطرب داشت

وقتی نزدیک شدم گفتم

"همه چیز درست است ، هووی ، همه چیز درست است"
آن دو موجود ما را به سمت وسیله نقلیه بردند ، سوار شدیم و به سرعت به هواپیما برگشتیم. موتورها در حال کار بودند و ما بلافاصله سوار هواپیما شدیم

پس از بسته شدن درب هواپیما ، هواپیما بلافاصله توسط آن نیروی نامرئی بلند شد تا اینکه به ارتفاع 2700 پا رسیدیم. دو فروند از هواپیماها ما را در مسیر بازگشت راهنمایی می کردند

در اینجا باید بگویم ، نشانگر سرعت هوا چیزی نشان نمی داد ، با این وجود ما با سرعت بسیار زیادی در حال حرکت بودیم

ساعت 2:15 - یک پیام رادیویی دریافت کردم

ما اکنون شما را ترک می کنیم ، دریاسالار ، کنترل های شما " آزاد است

Auf Wiedersehen !!!!

(به زبان آلمانی = به امید دیدار)

ما لحظه ای تماشا کردیم که افراد ناشناس در آسمان آبی کم رنگ ناپدید شده اند

ناگهان احساس کردم که هواپیما برای لحظه ای گرفتار یک نزولی شدید شده است. ما به سرعت کنترل او را بازیابی کردیم. ما مدتی صحبت نمی کردیم ، هر کس افکار خود را دارد

ورود به سیستم پرواز همچنان ادامه دارد

ساعت 2:20 - ما دوباره در مناطق وسیعی از یخ و برف و تقریباً در فاصله 27 دقیقه از اردوگاه اصلی هستیم. ما به آنها پیام می دهیم ، آنها پاسخ می دهند. ما همه شرایط را عادی گزارش می دهیم عادی

ساعت 3:00 - ما به آرامی در کمپ اصلی فرود می آییم. من ماموریت دارم

11.3.1947

من به تازگی در جلسه کارکنان در پنتاگون شرکت کرده ام. من کشفیات خود و پیام استاد را به طور کامل بیان کرده ام.

همه به درستی ثبت شده است. به رئیس جمهور توصیه شده است. من اکنون چند ساعت (به طور دقیق شش ساعت ، سی و نه دقیقه) در بازداشت هستم. نیروهای امنیتی برتر و یک تیم پزشکی با من مصاحبه می کنند. این یک مصیبت بود

من تحت کنترل شدید مقررات امنیت ملی ایالات متحده امریکا هستم. به من سفارش شده است که در رابطه با همه چیزهایی که دیده ام ، به نام انسانیت سکوت کنم !!! باور نکردنی است

به من یادآوری می شود که من یک نظامی هستم و باید از دستورات اطاعت کنم

ورود نهایی - 56/30/12

این چند سال اخیر که از سال 1947 گذشته است ، سالهای مهربان نبوده است

من در حال حاضر آخرین ورود خود را در این دفتر خاطرات منحصر به فرد انجام می دهم. در پایان ، باید اظهار کنم که من صادقانه این موضوع را طبق دستور تمام این سالها مخفی نگه داشته ام. این کاملاً برخلاف ارزشهای من در زمینه حقوق اخلاقی بوده است. اکنون ، به نظر می رسد آمدن شب طولانی را احساس می کنم و این راز با من نمی میرد ، و مانند همه حقیقت ها ، پیروز می شود و همینطور هم خواهد شد

این می تواند تنها امید برای بشریت باشد. من حقیقت را دیده ام و روح من را تسریع کرده و مرا آزاد کرده است! من وظیفه خود را در قبال مجتمع هیولای صنعتی نظامی انجام داده ام. اکنون ، شب طولانی شروع به نزدیک شدن می کند ، اما هیچ پایانی نخواهد داشت

درست همانطور که شب طولانی قطب به پایان می رسد ، آفتاب درخشان حقیقت دوباره خواهد آمد ... و کسانی که از تاریکی هستند در نور آن سقوط خواهند کرد ... زیرا من آن سرزمین را در پشت قطب دیده ام ، آن مرکز بزرگ ناشناس را